

مواجهه آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی در فلسفه سیاسی افلاطون و ارسطو

●● نوشته: سیدعلی محمودی

مقدمه

حدود ۲۵۰۰ سال پیش، حوزه فلسفه یونان شاهد برخورد انتقادآمیز یک شاگرد در برابر استاد خود بود. شاگردی که با شهادتی تحسین برانگیز گفته بود استاد خود را دوست دارد ولی حقیقت را از او دوست نمی‌دارد. برخورد ارسطو با افلاطون در باب اشتراک در اموال، زنان و کودکان، آغاز مناقشه‌ای اساسی و پایدار در حوزه‌ای از تفکرات و آراء بشری بود که ظاهراً تا عالم و آدم باقی است، همچنان ادامه خواهد داشت. در دوران معاصر، پیدایش کمونیسم در حوزه امپراتوری روسیه و شرق اروپا، تداعی‌کننده آراء افلاطون در زمینه اشتراک در اموال، زنان و کودکان بود. از سوی دیگر سرمایه‌داری و لیبرالیسم غربی، نظرات ارسطو را که در برابر آراء افلاطون مطرح شده بود در خاطرها زنده کرد. در دهه‌های اخیر، به ویژه با انتشار منشور ملل متحد، اعلامیه جهانی حقوق بشر و دیگر اسناد مشابه، مفاهیمی مانند حق مالکیت، حقوق خانواده، حقوق کودکان، آزادی روابط اجتماعی و آزادی روابط جنسی مطرح گردید. وقتی به نظرات افلاطون و ارسطو می‌نگریم، دقیقاً دو خط متفاوت و دو الگوی متقابل که هر یک در طول تاریخ طرفداران و مخالفانی داشته است، در برابر ما رخ می‌نماید. آیا مالکیت خصوصی کارآمدتر و بهتر است یا مالکیت دولتی؟ آیا اشتراک در اموال و زنان موجب وحدت جامعه است یا مخل آن؟ تا چه اندازه می‌توان از یکپارچگی و یکدستی جامعه دفاع کرد؟ آیا وحدت افراطی، جامعه را متلاشی می‌کند یا به قوام و همبستگی آن می‌انجامد؟ در این میان، درک ما از طبیعت بشر چه تأثیری در انتخاب دو الگوی یاد شده دارد؟ همچنان که پیداست در سالیهای آخر قرن بیستم، هنوز آرائی که ذهن افلاطون و ارسطو را به خود مشغول داشته بود، از اساسی‌ترین موضوعات و مسائل جامعه بشری است.

در این مقاله نخست به آراء افلاطون در باب اشتراک در اموال، زنان و کودکان اشاره‌ای خواهیم داشت؛ سپس نقد ارسطو را در این باره شرح می‌دهیم و سرانجام به ارزیابی آراء و نظرات این دو فیلسوف خواهیم پرداخت. هرچند نگارنده به دلیل عدم اعتقاد به اشتراک در اموال، زنان و کودکان، در این مکتوب، بطور مستقیم یا غیر مستقیم به انتقاد از افلاطون پرداخته است، ولی انتقاد از افلاطون نباید موجب این داوری شود که این قلم با فلسفه افلاطون و خاصه تمام آنچه در «جمهور» آمده مخالف است. من نیز از دوستداران فلسفه افلاطون هستم، فلسفه‌ای که از یونان سربرآورد و همچون درختی تناور، شاخ و برگ خود را به اقصی نقاط جهان و حتی عالم اسلام گسترده. هرچند آراء ارسطو در زمینه مالکیت و تساوی و تربیت شهروندان و اصل اعتدال خالی از ابهام و ایراد نیست، با این حال بر پایه واقع‌بینی و تفسیر عینی و واقع‌گرایانه از طبیعت بشر بنا شده است. گمان نمی‌کنم اهل نظر در قدرت استدلال افلاطون و برهانی کردن مباحث از سوی وی اختلاف نظر اساسی داشته باشند. افلاطون در هر مبحثی وارد شده، در تبیین فلسفی، استدلال منطقی و بسط مباحث اعجاز کرده است. اما شاهین سنجش دقیقی که ارسطو به دست آورد و به مدد آن آراء خویش را بیان نمود، «واقع‌گرایی» او بود. این واقع‌گرایی، ارسطو را از درغلطیدن به ورطه اوهام، خیالات بازداشت و به اودرکی حکیمانه از عالم و آدم بخشید. فیلسوف اگر از روبرو شدن با «هست‌ها» هراس به خود راه دهد و صرفاً در وادی «بایدها» به سیر و سیاحت بپردازد، راه به جایی نخواهد برد. بشر با طبیعت خاصی آفریده شده است. هیچ فیلسوفی را توان تصرف در طبیعت بشر و تغییر دادن آن نیست. او تنها می‌تواند در درک و شناخت این طبیعت بکوشد. از سوی دیگر، تا طبیعت بشر شناخته نشود، بحث در مورد مالکیت خصوصی یا مالکیت دولتی، کاری عبث و بیهوده است. بر چه مبنائی باید مالکیت خصوصی یا دولتی را برای بشر تجویز کرد؟ جز با درک واقعی طبیعت بشر؟ به اعتقاد نگارنده از لحاظ فهم سرشت و طبیعت واقعی بشر است که ارسطو در فلسفه خود کامیاب می‌شود ولی افلاطون در رسیدن به آن ناکام می‌ماند. افلاطون در ایجاد پیوند میان آسمان و زمین و میان «باید» و «هست» دستخوش ناکامی می‌شود، هرچند تصویری که از آسمان به بشر ارائه می‌کند، زیبا، شگوهمند و خیره‌کننده است. این ناکامی، به روشنی در آراء او در باب وحدت جامعه، اشتراک در اموال، زنان و کودکان رخ می‌نماید.

نظرات افلاطون

۱. اشتراك در زنان و کودکان

افلاطون در مدینه فاضله خود، اشتراك در زنان و کودکان را تجویز می‌کند. زنان باید میان مردان به اشتراك زیست کنند و فرزندان مشترك داشته باشند؛ بگونه‌ای که نه والدین فرزندان خود را بشناسند و نه فرزندان والدین را. همین که زنان و مردان به گفته افلاطون از «دوره تناسل» گذشتند، آزاد خواهند بود که با هر کسی بخواهند جز با دختر، مادر، نوه، مادر بزرگ، پسر و پدر آمیزش کنند و این روابط نباید منجر به تولد کودک شود. به نظر افلاطون، در صورت تأیید قانون، ازدواج میان برادر و خواهر به حکم قرعه مجاز است. البته افلاطون تصریح می‌کند که در يك جامعه سعادتمند، به قول او «کار جفت‌گیری» و هر کار دیگری را نباید به تصادف واگذار کرد. باید حتی المقدور زنان و شوهر مقدس را که موافق دین باشد ترویج نمود. افلاطون سپس در مقام مقایسه میان انسان با پرندگان و حیوانات می‌گوید همان‌طور که در تخم‌کشی پرندگان و حیوانات، بهترین افراد انتخاب می‌شوند، در تولید نسل انسان نیز باید این قاعده مراعات شود. در اینجا رهنمود افلاطون آن است که باید افراد نخبه جنس نر و ماده حتی المقدور بیشتر با یکدیگر روابط جنسی داشته باشند و برعکس، افراد پست کمتر از این روابط بهره‌مند شوند. سپس پیشنهاد می‌کند که فرزندان دسته اول پرورش یابند و فرزندان دسته دوم در نقطه‌ای پنهان نگه داشته شوند تا بدینسان «ممتاز بودن گله» کاملاً حفظ شود. البته به قول افلاطون، بر زمامداران است که «بسر این تدابیر» را نزد خود نگاه‌دارند تا حتی الامکان از بروز اختلاف میان مردم جلوگیری شود. کودکانی که تولد می‌یابند، بی‌درنگ به مأموران مخصوصی سپرده می‌شوند که از میان مردان یا زنان یا هر دو جنس انتخاب شده‌اند. این مأموران، فرزندان افراد نخبه را از فرزندان افراد پست یا کودکان ناقص‌الخلقه جدا می‌کنند، گروه اول را در مکان خاصی در شهر نگه می‌دارند و گروه دوم را در محلی دور از انظار پنهان می‌سازند.

افلاطون، اشتراك در زنان و کودکان را بر پایه برابری زن و مرد قرار می‌دهد و تبیین این تساوی گرای از طبیعت مدد می‌گیرد. همان‌گونه که در طبیعت میان حیوانات نر و ماده تفاوتی نیست، همان‌گونه که سگ‌های گله، اعم از نر و ماده، وظایف مشترکی دارند و در نگاهبانی از گوسفندان یا یکدیگر همکاری می‌کنند، زن و مرد نیز با هم مساوی هستند و باید دارای وظایف و مسئولیت‌های مشترکی باشند. منتهی چون زنان از مردان ضعیف‌ترند، باید در تقسیم وظایف همواره مراعات حال آنان بشود. از آنجا که استعدادها بین زنان و مردان متساویاً تقسیم شده، تربیت آنان نیز باید یکسان باشد. بنابراین برخورداری از آموزش و پرورش مساوی، حق مشترك زنان و مردان است.

به نظر می‌رسد فلسفه وجودی تمهیدات افلاطون برای اشتراك در زنان و کودکان، وحدت جامعه سیاسی بوده است. از دیدگاه افلاطون، آنچه موجب تشتت و تفرقه شود، بزرگترین عامل شر و آنچه سبب اتفاق و وحدت گردد، والاترین عامل خیر در جامعه سیاسی است. افلاطون سپس می‌گوید: «... اختلافات از آنجا ناشی می‌شود که همه اهل شهر نسبت به شئی واحد متفق القول نیستند که «این از آن من است» یا «این از آن من نیست» یا «این متعلق به دیگری است» یا «این متعلق به دیگری نیست»... اگر اکثریت اهالی شهر در مورد شئی واحد متفق‌الرای باشند که «این از آن من است» یا «این از آن من نیست»، آیا این خود دلیل حسن اداره شهر نیست؟»^۱

باری، اشتراك در زنان و کودکان به اعتقاد افلاطون، مدینه فاضله را از چنان مزیتی برخوردار می‌کند که هرگاه برای یکی از شهروندان واقعه‌ای خوب یا بد رخ دهد، همه مردم شهر به اتفاق خواهند گفت: «نیکبختی به من روی آورده است» یا: «کار من پریشان شده است». شهروندان با یکدیگر زندگی خواهند کرد، خانه و خوراکشان یکی خواهد بود، هیچکدام از آنان اموالی از آن خود نخواهد داشت، در ورزشگاه‌ها و میدانهای تمرین نظامی، با یکدیگر خواهند آمیخت و به حکم ضرورت طبیعی با یکدیگر جفت‌گیری خواهند کرد. در شهری چون بهشت، آنان که همگی از يك گوهر و اعضاء يك پیکرند، آنگاه که عضوی از میانشان پریشان شود، قرار از کف می‌دهند و با او همدردی و همدلی می‌کنند.

۲. اشتراك در اموال

افلاطون در مدینه فاضله، به موازات اشتراك در زنان و کودکان، از اشتراك در اموال میان نگهبانان و کارگزاران مدینه سخن به میان آورده است. آنان نباید چیزی از آن خود داشته باشند؛ نه خانه، نه زمین و نه هیچ چیز دیگر؛ بلکه باید مزد دریافتی

خود را به صورت اشتراکی به مصرف برسانند. به زعم افلاطون اگر مالکیت مشترك باشد، همه به سوی هدف واحدی گام برمی‌دارند و تا آنجا که ممکن است، در رنج و شادی یکدیگر سهیم خواهند شد. و چون مالی اختصاصی جز بدنه‌های خویش در میان ندارند، طرح دعاوی و اتهامات از میان آنان رخت برخواهد بست. اشتراك در اموال سبب خواهد شد که همه کشمکش‌هایی که منشأ آنها پول، فرزند یا خویشاوند است، در میان آنان متوقف شود. بر این منوال، فقرا مجبور نخواهند بود تملق توانگران بگویند؛ در فراهم آوردن وسائل تربیت فرزندان، کسی دچار تنگدستی و مشقت نخواهد شد؛ فکر جمع‌آوری مال برای تأمین مخارج خانه از میان خواهد رفت و اجباری در گرفتن وام برای پرداخت بدهی و فراهم ساختن تنخواه برای زنان و مستخدمان در کار نخواهد بود.

دلمشغولی افلاطون در حسن اداره امور مدینه فاضله که او را به طرح اندیشه اشتراك در اموال وامی‌دارد، این است که «نگهبانان» باید در جستجوی سعادت باشند که با وظایف آنان مطابقت نمایند. افلاطون برای کارگزاران مدینه فاضله طالب يك زندگی ساده و در عین حال مطمئن است که به عقیده او بهترین نوع زندگی است. وی نگران آن است که نگهبانان در جستجوی خوشبختی، فریفته سودانی خام و کودکانه شوند. این سودای خام، استفاده از قدرت در چنگ انداختن به دارائی‌های مدینه و تصرف همه چیزهایی است که در مدینه یافت می‌شود. علاج این سودای خام از دید افلاطون آن است که همه چیز میان مردان و زنان مشترك باشد. در اموال، در تربیت و نگهداری اطفال و در انجام وظایف، باید اصل مساوات میان زن و مرد حکمفرما باشد. حتی در امنیت و حفاظت شهر و در شکار، زنان باید شریک مردان باشند؛ همان‌گونه که سگ ماده و سگ نر، هر دو حفاظت گله را تأمین می‌کنند و با هم به شکار می‌روند.

نظرات ارسطو

۱. نقد اشتراك در زنان و کودکان

ارسطو در «سیاست»، در قالب این عبارت که باید حکومت‌هایی را که برخی صاحب‌نظران پیشنهاد کرده‌اند و «آوازه نیک» یافته‌اند، بررسی کنیم، نقد آراء افلاطون در باب اشتراك زنان و کودکان را با لحنی طنزآمیز آغاز می‌کند. وی در يك کلام اشتراك در زنان و کودکان را «بدعت» می‌خواند و به مدعیان نظری و عملی، می‌کوشد ضعف‌ها و نارسائی‌های نظریات افلاطون را آشکار سازد. محور اصلی بحث ارسطو با این حکم آغاز می‌شود که افراط در یکپارچه‌سازی جامعه سیاسی به صلاح آن نیست. به نظر او، اگر وحدت سیاسی از افراط در یکپارچه‌سازی جامعه، سوق می‌گراید. جامعه از افراد تشکیل می‌شود و افراط در یکپارچه‌سازی جامعه، سوق دادن آن به سوی نوعی فردیت است. وی می‌گوید: «اگر وحدت آن [جامعه سیاسی] از حد معینی درگذرد، آن جامعه نخست حکم خانواده و سپس حکم فرد را پیدا خواهد کرد».^۲ به نظر ارسطو جامعه دارای سرشتی متفاوت با افراد تشکیل‌دهنده آن است. فرد دارای يك هویت است و جامعه دارای هویتی دیگر. پس ارسطو جامعه سیاسی را متضمن اختلاف‌های کیفی می‌داند و بر این رای افلاطون خط بطلان می‌کشد که وحدت را جوهر جامعه سیاسی می‌شناسد. درست است که جامعه سیاسی بهتر از خانواده و خانواده بهتر از فرد قادر به تأمین نیازهای خویش است، لیکن در صورتی این هدف تحقق می‌یابد که جامعه از عده‌ها هر چه بیشتر و متنوع‌تری از افراد به وجود آید. بنابراین، وحدت کم بر وحدت بسیار برتری دارد.

ایراد دیگر ارسطو به افلاطون ناظر بر این واقعیت است که وحدت از راه اشتراك خانواده تأمین نمی‌شود. در اینجا ارسطو با یادآوری مثال‌های افلاطون در خصوص تملک، به نقد آنها می‌پردازد. او در «سیاست» می‌نویسد: «اگر زنان و کودکان مشترك باشند، دیگر شهروندان نمی‌توانند ایشان را (از آن خود) به معنی از آن هر يك بطور جداگانه بخوانند؛ بلکه زنان و کودکان از آن همگی به طور عموم خواهند بود».^۳ اشتراك در زنان و کودکان، به زعم ارسطو، دشواری‌های دیگری نیز دربردارد. اگر کشمکش، دشمن‌گویی و قتل غیر عمدی میان خویشاوندان رخ دهد، در قیاس با ارتکاب آن در حق بیگانگان، نتایج متفاوتی به دنبال خواهد داشت. هنگامی که افراد خویشاوندان خود را شناسند، بیشتر از زمانی که آنان را می‌شناسند مرتکب این گونه اعمال خلاف و جرائم می‌شوند. در صورتی که افراد خویشاوندان خود را مانند پدر یا مادر بشناسند، می‌توانند پس از ارتکاب جرم توبه کنند و در مقام پوزش‌خواهی برآیند.

ارسطو در نقد افلاطون به سرزنش وی می‌پردازد و از اینکه افلاطون در «جمهور» جواز همخوابگی با محارم را صادر کرده است، اظهار شگفتی می‌کند. شگفتی

ارسطو از این است که افلاطون ارتباط پدر و پسر یا برادر با برادر را که «سخت ناپسند است» منع نکرده؛ درحالی که صرف احساس عشق میان اینگونه افراد نگویده است. ارسطو سپس می نویسد «هم چنین غریب است که دلدادگان مرد را از همخوابگی با یکدیگر فقط به این دلیل برحذر دارد که به افراط در شهوترانی می انجامد و به عقیده اش فرقی نکند که چنین دلدادگانی پدر و پسر باشند یا دو برادر.»^۲

بازی، ارسطو دلواپس آن است که اشتراك در زنان و کودکان، جامعه سیاسی را به آن پایه از وحدت افراطی بکشاند که در آن گوهر مهر و دوستی مفقود شود و وضعی پدید آید که پدر فرزندی را «از آن خود» نداند و پسر پدر را «از آن خود» نشمارد و برادر از حال برادر بی خبر باشد. زیرا به نظر ارسطو دو چیز است که موجب دلسوزی و همبستگی میان انسان ها می شود: یکی احساس «داشتن چیزها» و دیگری «دلپذیری» به آنها. در جامعه ای که براساس وحدت افراطی قوام یابد، جایی برای این دو نخواهد بود.

۲. نقد اشتراك در اموال

آیا امکان دارد که اموال میان همه شهروندان مشترك باشد؟ آیا در صورت وجود چنین امکانی، صلاح است که مالکیت خصوصی را کنار بگذاریم و به سراغ دستورهای برویم که افلاطون در «جمهور» صادر کرده است؟ ارسطو با این پرسش ها، نقد خود را در باب اشتراك در اموال آغاز می کند. به زعم ارسطو، هنگامی که اموال مشترك باشد، مردم آنها را متعلق به جامعه می دانند، نه از آن یکایک افراد؛ در نگهداری از اموال جامعه که متعلق به عموم مردم است، کمترین دقت و توجه را به کار می بندند. به قول ارسطو «هرکس همیشه در اندیشه اموال خصوصی خویش است و پروایی در مورد اموال مشترك ندارد؛ یا اگر دارد فقط به اندازه سهمی است که از آنها می برد. زیرا به این سبب که دیگری نیز در اندیشه نگهداری اموال مشترك است، از کوشش در نگهداشت آنها سرباز می زند.»^۳

به نظر ارسطو سه راه حل برای مسئله مالکیت وجود دارد:

۱. مالکیت زمین ها خصوصی و استفاده از آن همگانی باشد؛

۲. مالکیت زمین ها مشترك و حاصل کار هر کس اختصاص به خود او داشته باشد؛

۳. مالکیت زمین ها و محصول آن هر دو مشترك باشد.

ارسطو راه حل اول را توصیه می کند و می گوید دارائی باید عموماً و مطلقاً خصوصی باشد ولی از آن استفاده مشترك بشود. البته او موفقیت این الگوی اقتصادی را در گرو «اخلاق نیکو و قوانین درست» می داند. ارسطو سپس به کشورهایی اشاره می کند که در آنها این الگو کم و بیش معمول است و نتیجه می گیرد که تحقق این روش اقتصادی ناممکن نیست. در این کشورها مانند اسپارت، هر فرد بر دارائی خصوصی خرد مسلط است و در عین حال دوستان خویش را در بهره برداری از آن سهم کرده است. در اسپارت مردم همان گونه که از بندگان خویش کار می کشند، بندگان افراد دیگر را به کار و می دارند و هرگاه به سفر روند و به خوابگاه نیاز پیدا کنند، می توانند در سراسر مملکت از محصول کشتزارها بردارند. ارسطو ریشه های گرایش به مالکیت خصوصی را در طبیعت بشر می یابد. احساس مالکیت خصوصی انگیزه هوس نیست بلکه غریزه ای طبیعی است که لذتی متفاوت و وصف ناپذیر به انسان می بخشد. به زعم ارسطو، باید میان «خودپرستی» افراطی و «خویششن دوستی» تفاوت قائل شد که اولی نگویده و ناپسند است و دومی طبیعی؛ همان گونه که میان آزمندی که صفت کسی است که پول را بیش از حد دوست دارد و علاقه به پول و چیزهای دیگر که پدیده ای همگانی است، تفاوت وجود دارد.

ارسطو معتقد است هنگامی افراد می توانند از کمک به یکدیگر لذت ببرند که دارائی آنان خصوصی باشد. بالعکس، در جامعه ای که دچار وحدت افراطی است، نشانی از یاری و مهربانی نمی توان یافت. با اشتراك اموال در جامعه، فضائل محدود می شود، آدمی از لذت محروم می ماند و ناسازگاری و ستیزه در میان مردمان گسترش می یابد.

انتقاد دیگر ارسطو از افلاطون به تفاوت میان افراد از نظر برتری و فضائل باز می گردد. ارسطو این واقعیت را می پذیرد که برابری دارائی شهروندان از عوامل جلوگیری از ستیزه ها و کشمکش های اجتماعی است. اما در عین حال این حقیقت را به میان می آورد که افرادی که از فضیلت و برتری برخوردارند، این برابری را روا نمی دانند و چون قدر و حرمت آنان شناخته و در نظر گرفته نمی شود، بر حکومت می تازند و دست به شورش می زنند. ارسطو درجای دیگری می نویسد که ثروت

شهروندان باید نه چندان فراوان باشد که موجب طمع همسایگان و کشورهای قدرتمند شود و نه چندان کم که توان دفاع در برابر کشورهای همانند و برابر را از آنان بازگیرد.

ارسطو نهایتاً تعلیم و تربیت صحیح را شرط اساسی تحقق آراء خود در باب مالکیت خصوصی می داند. او می گوید باید قانونگذار میزان متوسط ثروت هر فرد را معین کند ولی کار خود را در این حد متوقف نسازد زیرا «برابر کردن امیال مردم از برابر کردن اموال ایشان ضروری تر است»^۴ و این جز در پرتو تربیت صحیح که قانون باید ضامن اجرای آن باشد، میسر نخواهد بود.

ارزیابی

اکنون به ارزیابی نظرات افلاطون و ارسطو درخصوص اشتراك در زنان، کودکان و اموال بپردازیم و به بنیامین از این برخورد آراء به چه رهیافتی می توان رسید. ۱. رویارویی ارسطو با افلاطون، مواجهه واقع گرایی با ذهنیت گرایی است. یکی از پایگاه های عینی به عالم و آدم می نگرد و دیگری در برج عاج آرمانی خود منزل کرده است و بیشتر از منظر ذهنیات، هستی را نظاره می کند. ذهنیت گرایی اگر به معنی ترسیم سیمانی سراب گونه و غیر واقعی از حیات فردی و اجتماعی باشد، حاصلی جز زیان و تباهی ندارد. هنگامی می توان شاهد بروز تحولات اساسی در يك جامعه بود که راهبران آن تصویری عینی و دقیق از اوضاع و احوال آن جامعه پیش چشم داشته باشند. آنان همچنین باید به شناخت واقعی از انسان و ساختمان وجودی او بپردازند. در این صورت خواهند توانست از يك دیدگاه نظری مبتنی بر واقعیت، سیاست های لازم را طراحی کنند و به اجرا درآورند. مشکل افلاطون آن بود که گمان می کرد مالکیت دولتی می تواند جامعه را به سوی هدف واحد سوق دهد، اختلافات را از میان بردارد و از تجاوز و تعدی به حقوق مردم جلوگیری کند. می توان گفت او آرزو می کرد که چنان سیاستی، نتایجی از این دست به ارمغان آورد. اما اهل نظر می دانند که گاه میان آرزوها و آرمان ها از یکسو و عینیات و واقعیات از سوی دیگر، فاصله بسیار است. آرمان ها، البته انسان کمال طلب را به سوی خود فرا می خواند. گاه ممکن است شعارهای آرمانی، انگیزه ساز و شورآفرین باشد. اما در سیاست گذاری نمی توان در فضای لایتنهای منزل ساخت و بر دریای بیکران خشت زد؛ بلکه باید بر بستر واقعیت ها و «هست ها»، به تدبیر امور پرداخت. کار رهبران يك جامعه با کار شاعران خیال پرداز تفاوت دارد. شاعر می تواند بر توسن خیال تا ناکجا آباد سیر کند، اما سیاستمدار در کار اداره جامعه حق ندارد جز در حوزه واقعیت ها و امکانات و مقدرات گام بردارد. کار او چیزی جز مطالعه عقلانی، ارزیابی، حساب گری، حزم، تصمیم گیری و اقدام نیست.

۲. گفته های افلاطون در باب وحدت جامعه سیاسی و اعتقاد او به اینکه با اشتراك در زنان، کودکان و اموال این وحدت حاصل می شود، نسبتی با سرشت بشر ندارد. بشر در عین اجتماعی بودن، برای فردیت و تعلقات فردی جایگاه ویژه ای قائل است. بشر همانگونه که با جمع می آمیزد، دوست دارد در مواقعی نیز تنها باشد و کسی به حریم تنهایی او پا نگذارد. دو حوزه شخصیت اجتماعی و هویت فردی، برپایه طبیعت و سرشت بشر بنا نهاده شده است. فردیت بشر را در وحدت افراطی نمی توان مستحیل کرد. وحدت ساختگی، مصنوعی و فرمایشی، جامعه را به بانالافی مبدل می سازد که ایستائی و رکود صفت مشخصه آن است. برعکس، جامعه متنوع که ترکیبی از افراد با در نظر گرفتن تفاوت های فردی آنهاست، همانند باغی است با درخت ها و سبزه زارهای متفاوت و متنوع که هر يك رنگ و بو و میوه ای خاص خود دارد و در عین حال اجزاء کلی به نام «باغ» را تشکیل می دهد. درسی که از مواجهه افلاطون و ارسطو برای زندگی در دنیای امروزی می توان آموخت این است که جمع گرایی افراطی و فردگرایی افراطی هر دو جامعه را به تباهی می کشاند. بشر نه جمع گرای محض است و نه فردگرای صرف. هم این است و هم آن. هنر در برقراری توازن میان جمع گرایی و فردگرایی است. به نظر می رسد رعایت اعتدال در این میان بسیار ضروری است و در برنامه ریزی های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی باید به توازن این دو گرایش توجه کافی مبذول داشت. ما تجربه دنیای کمونیسم را پشت سر داریم که آهنگ تأسیس جامعه ای یکپارچه و یکدست را داشت که در آن نظمی آهنبین و اراده ای واحد حکومت کند. این تجربه بر سر مکتب کمونیسم و رهبران و پیروان آن فرو ریخت. بی تردید هرگونه تلاش و تقلا در جهت استقرار فردگرایی افراطی در جامعه با شکست روبرو خواهد شد؛ زیرا برخلاف طبیعت دوگانه بشر است که فردگرایی و جمع گرایی را در خود جمع دارد. اما جمع گرایی افراطی اگر ما را از توجه به اهمیت فردیت و اصالت آن بازدارد،

به زعم ارسطو موجب همبستگی آدمیان می شود.

۴. ارسطو در نقد افلاطون، از پایگاه اخلاقی به دفاع از مردم و روابط آنان می پردازد. ارسطو در عین واقع گرایی، فلسفوی اصولی و بنیادگرا است؛ تا آن حد که در امر همجنس گرایی و همخواهی با محارم، شلاق انتقاد خویش را بر افلاطون فرود می آورد. از نظر ارسطو، روابط جنسی آزاد نكوهیده است و نباید مجاز دانسته شود. ارسطو از مظاهر فساد و آلودگی در «مدینه فاضله» اظهار شگفتی می کند. به راستی اگر افلاطون و ارسطو در نیمه دوم قرن بیستم و بویژه در سالهای آخر این سده می زیستند، هر یک در مواجهه با افراد و گروه های فاسد همجنس گرا و طرفداران آزادیهای جنسی، چه موضعی اختیار می کردند؟ آیا افلاطون به دفاع از اشتراك و اختلاط محارم با یکدیگر و روابط نامشروع زنان و مردان و افراد يك جنس می پرداخت و ارسطو در برابر طغیان انسان و نفس اماره، از پایگاه واقعگرایی اخلاقی خویش، ایستادگی و مبارزه می کرد؟ واقع گرایی ارسطو، او را به درك طبیعت بشر - آنگونه که هست - وای می دارد و در برهوت خیالات و رویاها گرفتار نمی کند. ارسطو فیلسوفی است که از واقعیات قطع نظر از خوب یا بد، زیبا یا زشت، خوشایند یا ناخوشایند بودن آنها نمی گریزد.

۵. چرا از نظر ارسطو، «برابر کردن امیال مردم از برابر کردن اموال ایشان ضروری تر است؟» ارسطو با بیان این دیدگاه، از تساوی گرایی ظاهری فراتر رفته و به عمق طبیعت بشر نظر می کند. خطاب او در این گفته به افلاطون است و البته در این خطاب به راه صواب می رود؛ زیرا برابری ظاهری و فیزیکی راه به جانی نخواهد برد. اگر باید عدالت در جامعه حکمفرما شود، سنگ بنای آن تربیت امیال مردم است، به گونه ای که جامعه در عمل پذیرای اجرای عدالت شود. پس به قول ارسطو حکم کردن قانونگذار به برابری ثروت افراد کاری نتیجه بخش نیست. حتی تعیین اندازه متوسط ثروت برای هر فرد، اگرچه امری لازم و ضروری است، اما به تنهایی کافی نیست. باید ابتدا انسان ها را به مراحل از رشد اخلاقی رساند که بتوانند بر امیال و تمنیات خویش حکومت کنند. در این صورت نسیم عدالت در جامعه وزیدن خواهد گرفت.

۶. در نقد آراء افلاطون، ارسطو همواره اصل اعتدال را پایه نظرات خویش قرار می دهد. او همشکلی افراطی را مردودی شمارد و معتقد به اعتدال در یکدست کردن جامعه است. جامعه ای که در آن کار وحدت و همشکلی به افراط کشیده شود، از اخلاق فاصله می گیرد. در اینجا، ارسطو در سیمای شاعری نازک خیال ظاهر می شود و می گوید: «در این جامعه [ششانی از یاری و مهربانی نیست].^۷ ثروت شهروندان نیز باید بر پایه اصل اعتدال شکل بگیرد. دارائی و مکتت فراوان يك سرزمین، موجب طمع همسایگان و کشورهای قدرتمند می شود. دارائی اندك، نشانه ناتوانی است و کشور را از دفاع در برابر بیگانگان باز می دارد. پس کشور باید میان ثروت فراوان و فقر، تعادلی ایجاد کند و حد وسط را در نظر بگیرد. آیا با ارسطو در این باره می توان هم رأی شد؟ آیا ثروت فراوان به همان اندازه امنیت يك کشور را به خطر می اندازد که فقر و تنگدستی؟

تاریخ به ما می گوید که ثروت در جوامع بشری زاینده قدرت، و قدرت ضامن امنیت کشورها بوده است. برعکس، فقر و تنگدستی، فتور و ضعف را به دنبال داشته و همواره تهدیدی جدی برای امنیت کشور به شمار رفته است. توانائی های مادی، یکسره به منابع و ثروت کشور مربوط می شود. بنابراین چرا باید قدرت که زاینده ثروت است، مخل امنیت جامعه شود؟ این نظر ارسطو اگر در ارتباط با سرزمین های دوران باستان صادق باشد، در مورد کشورهای دوران معاصر چندان مصداق ندارد. اما چگونه می توان اصل اعتدال را بر افراد و جوامع انسانی حاکم کرد؟ ارسطو تحقق این مهم را در گرو تعلیم و تربیت می داند. در فلسفه ارسطو، تعلیم و تربیت جایگاه رفیعی دارد. انسان در مدرسه آموزش و اخلاق، «هست» ای است درحال «شدن»؛ ماده ای است مستعد «صیوروت» و کتابی است درحال نوشته شدن.

منابع:

۱. افلاطون، جمهور، ترجمه: فراد روحانی، (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸)، چاپ پنجم، صص ۲۹۲-۳.
۲. ارسطو، سیاست، ترجمه: حمید عنایت، (تهران، کتابهای جیبی، ۱۳۵۸)، چاپ سوم، ص ۲۲.
۳. همان، ص ۲۲.
۴. همان، ص ۲۷.
۵. همان، ص ۲۵.
۶. همان، ص ۶۷.
۷. همان، ص ۵۲.

به راه خطا رفته ایم. از آدمیان نمی توان خواست که همگی يك سنخ اندیشه را بپذیرند و رفتار خاصی را تکرار کنند. حق انتخاب برای انسان محفوظ است. انسان با انتخاب های خویش، قبول مسئولیت می کند و عواقب تصمیمات خود را می پذیرد. اصولاً در فرایند تصمیم گیری و عمل (آزمایش و خطا) است که انسان می تواند رشد کند. آنگاه که توانست به عنوان يك فرد بیندیشد، عمل کند، آزموده ها را ارزیابی کند و به تصحیح و تکمیل افکار و اعمال خود بپردازد، می تواند عنصری وحدت گرا در جامعه باشد. در فردیت، گوهر اجتماعی بشر هویدا می شود. تشخیص فردی در بستر تفکر و عمل می تواند به حیات اجتماعی بینجامد. وحدت واقعی جامعه در دامن فردیت رشد می یابد. بنابراین برای نیل به وحدت باید از فردگرایی آغاز کرد. در این میان، وحدت از کثرت زاده می شود و اگر راهی برای حصول وحدت اجتماعی وجود داشته باشد، مبدأ آن تشخیص و هویت فردی است. بر این اساس، وحدت نه با «امریه» و «فرمان» حاصل می شود و نه مقوله ای است که دولت ها بتوانند آن را با قوه قهریه تأمین کنند. حتی دعوت مردم به وحدت، بدون در نظر گرفتن لوازم و موجبات آن، راه به جانی نخواهد برد. ممکن است بتوان افرادی را با لباس های متحدالشکل در يك صف قطار کرد و آنان را مجبور ساخت که دسته جمعی سرودی بخوانند، اما این افراد را لزوماً نمی توان متحد نامید. وحدت هنگامی حاصل می شود که فرد فرد انسان ها در کمال آزادی بتوانند بیندیشند، تصمیم بگیرند، دست به عمل بزنند و در این فرایند پیاموزند که چگونه از آزادی بهره برداری کنند، حریم آزادی دیگران را محترم شمرند و با همنوعان خویش با تساهل و مدارا رفتار نمایند.

اینکه از دیرباز این پرسش مطرح بوده و هنوز هم مطرح است که آیا اصالت با فرد است یا با جمع، به اعتقاد نگارنده خطائی قاحش است و از عدم درك طبیعت بشر سرچشمه می گیرد. اصالت هم با فرد است و هم با جمع؛ لیکن هر يك حوزه و قلمرو خاص خود را دارد. انسان، آنگاه که هویت فردی خویش را نمایان می سازد پیرو اصالت فرد است و آنگاه که شخصیت اجتماعی خویش را ظاهر می سازد، از اصحاب اصالت جمع است. منتهی بشر ابتدا «من» است (هویت فردی دارد)، سپس «ما» می شود (به عنوان عضوی از جامعه). در بشر، اصالت فرد بر اصالت جمع تقدم دارد.

۳. در نقد اشتراك در اموال، ارسطو با دیدی واقع گرایانه و با تکیه بر طبیعت بشر، به دفاع از اصل مالکیت خصوصی می پردازد. در مقابل، افلاطون، با طرح ایده مالکیت مشترك و عمومی، گویی در آسمان ها پرواز می کند و با رویاهای دست نیافتنی سرگرم است. در اینجا نیز افلاطون با فاصله گرفتن از طبیعت بشر، خود را اسیر ایدالیسم و آرمان گرایی می کند. در حالی که ارسطو همچون حکیمی واقع گرا که بر زمین سیر می کند، با مردم می آمیزد و سرشت بشر را تجربه می کند، آراء خویش را که ماحصل معرفت عینی (objective) است با ما در میان می گذارد. ارسطو اشتراك در اموال را نه «ممکن» می داند و نه «خوب» و در مقابل، معتقد است که مالکیت خصوصی اختلافات را از میان می برد، موجب ایجاد انگیزه و رقابت سالم می شود و در نهایت به افزایش بازدهی کمک می کند. وقتی مالکیت عمومی و دولتی است، مردم حداقل دقت و توجه را در نگهداری اموال به کار می برند؛ گویی اموال عمومی «مجهول الهویه» است، صاحب و مالك ندارد و هر كس هرگونه که بخواهد می تواند با آن رفتار کند. در قلمرو مالکیت دولتی، اصراف و ریخت و پاش می تواند به حداکلی برسد و صرفه جویی در حداقل ممکن رعایت گردد. اگر قرار است هیأتی به خارج از کشور اعزام شود، دولتیان معمولاً در کاهش افراد هیأت حساسیتی نشان نمی دهند و برای کاهش هزینه ها و صرفه جویی در مخارج هیأت اهمیتی قائل نمی شوند. در برابر، اگر يك شركت خصوصی اعزام هیأتی را به خارج ضروری بدانند، می کوشد حداقل افراد و مناسب ترین هزینه ها را در نظر بگیرد و اگر کار با ارسال يك تلکس و فاکس فیصله می یابد، اصلاً هیأت یا فردی را به خارج نفرستد. در مدیریت بخش خصوصی، اساساً هیچ گاه هیچ تصمیمی و هیچ هزینه ای بدون محاسبه و ارزیابی بازدهی و منافع ملموس آن، گرفته و انجام نمی شود زیرا هیچ کس نمی تواند از کیسه خلیفه بذل و بخشش کند؛ هر کس از سرمایه خود مایه می گذارد و خرج می کند.

باری، ارسطو با دفاع از مالکیت خصوصی در واقع از ایجاد انگیزه، رقابت سالم و افزایش بازدهی در جامعه دفاع می کند. ناگفته نگذاریم که آراء ارسطو در باب استفاده مشترك از دارائی ها، کلی و مهم است و او چگونگی استفاده از آن ها را روشن نمی کند؛ ما سوی دیگر، ارسطو بحث خود را فقط به مالکیت ارضی محدود می سازد و به انواع دیگر مالکیت نمی پردازد. در برابر عالم پر رمز و راز و انیری افلاطون، دنیای ارسطو، دنیای «بهره مندی ها» و «دلبستگی ها» است؛ دو عاملی که